



درباب تاریخ دقیق پایان شاهنامه

نامه‌ای درباره شاهنامه بوسیله ماهنامه**

دوست گرامی!

انتقاد شما را بر انتقادی که از مقاله «تاریخ دقیق ختم نظم شاهنامه» شده بود در شماره چهارم از سال چهارم ماهنامه تحقیقی گوهر که دیروز به دستم رسیده خواندم. از اینکه نوشته این گوشه نشین موجب دلگیری خاطر آن دوست مهربان در محضر یاران خونگرم و نکته‌سنج شیرازی شده و بار دیگر او را برانگیخته است تا جانب دعوی خود را درباره پایان کار شاهنامه و روزگار زندگی فردوسی از سر بگیرد و دوستدار را به نوازش قلمی یاد کند، شاد و ناشاد شدم؛ ناشاد از این بابت که شما را از نو به زحمت قلمفرسایی افکنده و شاد از این رو که ذکر خیری از یاران را باعث شده است.

همانطوری که سه نکته از مقاله این جانب به نظر محبت اثر شما در خور پرسش و پژوهش آمده، سه نکته از انتقاد شما بر آن مقاله هم مرا به تحریر این مقاله وادار کرده که از نظر خوانندگان مجله میگذرد.

* آقای استاد سید محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.
** این نامه‌ایست با آقای دکتر علیقلی محمودی بختیاری و جواب مقاله ایشان در صفحات ۳۴۳-۳۴۹ شماره چهارم سال چهارم تیرماه ۲۵۳۵ ماهنامه .

در مقدمه این نکته سنجی، ناگزیر از یادآوری این اصل مسلم شده‌ام که محقق و متبع باید عبارت ساده‌تر حقیقت‌جو و پژوهنده وقتی در کار بحث خود به اسناد و شواهد و دلایل متقن و قابل قبول مجتهد و متکی نباشد، نمی‌توان به نتیجه آنچه که دریافته و عرضه داشته‌است اطمینان یافت. بدیهی است که این اعتماد یا عدم اعتماد به موقعیت اجتماعی و وضع برخورد جامعه و سایر موضوعات خارج از حوزه تحقیق او، ربطی ندارد.

شادروان سید حسن تقی‌زاده تا آنجا که به یاد دارم یکی از پیشقدمان کار تتبع و تحقیق درباره فردوسی و شاهنامه بوده که حاصل زحمات خاورشناسان معروف همچون موهل و نولدکه و برون را از آثار ایشان برگرفته و بار دیگر بر منابع اصلی آنها از تواریخ و تذکره‌ها و نسخه‌های خطی شاهنامه عرضه داشته و اگر اختلافی در میان آنها یافته به ذکر و بحث و نقد و حل آن پرداخته‌است.

صرف نظر از مقدمه‌های قدیم و متوسط و جدید شاهنامه که منبع کسب اطلاعات قبلی برای مراجعه‌کنندگان به اصل کتاب بود. علیقلی میرزای عبقری (اعضاد السلطنه) دامیری فراهانی (ادیب الممالک) و میرزا محمد حسین فروغی (ذکاء الملک) هم در عهد ناصری و مظفری عنان قلم را در روزنامه و مجله و مقدمه تازه شاهنامه (امیر بهادری) به بحث درباره فردوسی و شاهنامه او معطوف داشته و مطالبی درباره او نوشته‌اند. اما کار تقی‌زاده در پنجاه و اندی سال پیش، انصاف باید داد کاری بس جامع و شامل و فاضلانه بود که به او در عالم فضل و ادب و تحقیق، شخصیت تازه‌ای بخشید، شخصیتی که همواره در نظر ارباب کمال معرفت بر ماهیت و موقعیت سیاسی او سایه می‌افکند.

تقی‌زاده به اعتبار کارهای سیاسی و اجتماعی خود موافقان و مخالفان یا دوستان و دشمنانی داشت که تعریف و تکذیب ایشان از فعالیت‌های غیر علمی به کارهای تحقیقی وی در زمینه تقویم و تاریخ و شاهنامه ربطی نداشته‌است.

در مقابل این دو گروه خوشیار و بدیار موافق و مخالف، دسته حق‌پار بیطرفی هم بوده‌اند که چشم از ستایش دوستان و نکوهش دشمنان او پوشیده و از اسلوب بحث و تحقیق او حمایت کرده‌اند، چندانکه او را حتی در مورد اعتراف به سهو و لغزشش در موضوعی هم، باز آدم حقیقت‌جویی شناخته‌اند که در راه وصول به منظور دچار سهو و خطا شده‌است. تقی‌زاده در ضمن مقالات تحقیقی خود مانند مرحوم قزوینی فوق‌العاده به امانت در نقل صورت موجود از هر روایتی پابند بود، و هرگز از اینکه نقل او از روایتی، با صورت مطلوب و مطبوع عمومی موافق نباشد و در نتیجه محکوم به بی‌ذوقی و عدم ابتکار گردد، پروائی نداشت.

اما اعتماد این جانب به نقل او از خاتمه دو نسخه شاهنامه که یکی در لندن و دیگری در آلمان سابقاً مورد استفاده مشارالیه قرار گرفته بود، به اعتبارات شخصی و اجتماعی وی

ربطی نداشت و چون خود دسترسی بدان دو مأخذ نداشتیم، به قول او، که در نقل روایات همواره مورد اطمینان اهل تحقیق بوده است، استناد جستیم و نقل کردم؛ در صورتیکه خود هم نسخه دیگری با اندک تفاوت صورت از همین روایت در اختیار داشتیم، روایتی که نسخه چاپ خاورنهران به اتکای وجود نسخه چهارمی آن را تأیید می کرد.

در این صورت باید موضوع را به طور ساده حل کرد و گفت از خاتمه شاهنامه روایت دوم فردوسی که در سال ۳۸۹ هجری به پایان رسانیده است فعلاً (در حدود اطلاع ما) دو صورت کلی، یکی در اروپا و دیگری در تهران و هر یک در پایان دو نسخه با جزئی اختلاف نقل، موجود است.

اما روایت پنجم از همان خاتمه که شادروان بهروز برشما عرضه داشته یا القا کرده اند وقتی میتواند اعتبار و قابلیت نقل و استشهاد عادی را پیدا کند که منقول از نسخه پنجمی باشد و در غیر این صورت به این دوست سالخورده و خیرخواه خود حق بدهید که آن روایت تازه را تا موقع ارائه مأخذ پنجمی روایتی معمول و مردود بشمارد.

پس از نگارش این مقدمه که قدری به درازا کشید ولی ناگزیر از تطویل آن گردید به بیان سه نکته اصلی که از انتقاد شما بر انتقاد خود برگرفته، میپردازد.

نخست به صورت سئوالی میپرسد: آیا شما به این شاهنامه ای که در میان دو جلد موجود از هزاران نسخه خطی و چاپی در دست مردم است مانند یک اثر منظوم شاعر طوس مینگرید و یا آنکه درباره آن نظر دیگری اختیار کرده اید؟

در صورتیکه این کتاب را از آن فردوسی می شناسید و اختلافات موجود نسخه های قدیم و جدیدش را نتیجه تجدید نظر شاعر و تصرفات ناسخ میدانید مسلم است که در میان هزار صورت خطی که هر یک تا حدی اعتباریک مأخذ مستقل را در پیش محقق پیدا میکند نمیتوان صورتی یافت که در مواضع متعدد آن و در موارد مختلفی از **سلطان محمود غزنوی** ذکر خیری نرفته و یا به برخی از حوادث مربوط به دوران پادشاهی او اشاره ای نشده باشد. مگر مقدمه اصلی و شعری شاهنامه را که شامل کیفیت جمع و نظم کتاب به توسط **ابومنصور دقیقی** و **فردوسی** و تقدیم آن از طرف شاعر به محمود باوصف برادر محمود و وزیر محمود است، ندیده اید؟ و نخوانده اید؟ که هیچیک از نسخه های خطی را از آن خالی نمیتوان یافت. در این صورت چطور فکر جويا و پویای خود را راضی کرده اید که بنویسید: «فردوسی همزمان رودکی بوده و شاهنامه او پیش از شاهنامه ابومنصوری سروده شده است.»

فرض میکنیم همه نکات قابل تعریض شما بر مقدمه بایسنقری شاهنامه وارد باشد و «کاتبان دوره بایسنقر که بیشتر از زندیقان بودند بی میل نبودند که به متن شاهنامه و

سرگذشت فردوسی دستبرد بزنند و آن را پریشان کنند.» و از این بابت با اختلاف سبب، در ردیف اصحاب بنیاد شاهنامه در بی اعتبار شناختن نسخه‌های خطی بعد از صده هفتم قرار گرفته و با آنان هم آواز و هم ساز شده باشید، در این صورت راجع به مقدمه قدیمی شاهنامه چه می‌گوئید؟ و تکلیف نسخه‌های قبل از صده نهم را که در همه آنها از محمود نیکویاد شده چگونه معین میکنید؟

شما هر تذکره و تاریخ و مجموعه‌ای را که در آن ذکری از فردوسی و شاهنامه رفته باشد، از تاریخ سیستان و لباب‌الالباب گرفته تا مجمع‌الفصا و تاریخ ادبیات میرزا محمدحسین فروغی، بردارید و بنگرید در آن میان یکی را نمی‌بینید که روزگار سخنوری فردوسی را از زمان سلطان محمود جدا کرده و به قبل از دوران زندگانی دقیقی و ابومنصور معمری طوسی (ترتیب‌دهنده شاهنامه ابومنصوری) یا به عبارت دیگر به روزگار رودکی برده باشد! تصور می‌رود ارزش تحقیق استاویکف آن مایه از دقت و ارزش قبول را نداشته باشد که شما بر همه نسخه‌های قدیم و جدید شاهنامه و مقدمه‌های چهارگانه و تذکره‌ها و تاریخها برای خاطر یک عبارت بی‌سروته نویسنده معاصر خطی یا رقم نه بکشید که از روسی به فارسی چنین ترجمه شده است: «گاهی هم مجموعه منظوم فردوسی و مجموعه منشور ابوالموید بلخی همزمان با هم نام برده شده و گویی مقایسه میشوند.» و آنگاه بر این اساس ناپایدار با همزمان پندار شیرین و تصور دلخواه خود را تکرار کنید: «که دلایل جنبی بر اینکه فردوسی با رودکی همزمان بوده است دقیقتر و اصیلتر از دلایلی است که فردوسی را همزمان سلطان محمود به شمار آورده‌اند.»

راه کشف حقیقت از راه ستیهندگی و سیزه جوئی یا الجاجت جدا است و تصور نمیکنم صفت (ستیهنده) با جنبه حقیقت جوئی پژوهنده، هرگز بتواند بسازد.

نکته دوم موضوع تاریخ دهقانی انوشیروانی است که آن را مبدأ سال ۳۸۹ ختم شاهنامه به حساب آورده‌اید و به دو تاریخ دیگر نظم شاهنامه که سالهای ۳۸۴ و ۴۰۰ باشد ابدأ نیندیشیده‌اید که باید آن دو رقم را از چه مبدأیی به حساب آورد؟

اما صفت دهقانی که در روایت نسخه لندن دیده میشود ولی در دو نسخه تهران یاد نشده است همانا مفهوم تاریخ پارسی معروف به یزدگردی را دارد و ذکر نام روز و ماه برای تطبیق موقع روز و ماه سیار قمری با روز و ماه مشخص دهقانان و برزیگران بوده است. اما سال ۳۸۹ به اعتبار جوانب دیگر قضیه مسلم است که از مبدأ تاریخ هجری میگذشته که در آن عصر میان عموم متداول بوده است.

در ایران پیش از اسلام علاوه بر تاریخ پارسی که ابوریحان ترتیب آغاز و انجام آنرا به زردشت پیامبر پارسیان نسبت میدهد، تاریخی میان دهقانان و کشاورزان ایران برای

حساب کارهای زراعتی متداول بود که میتوان دوره سالیانه آن را برمنوال تاریخ جلالی بعد از اسلام پنداشت، این تاریخ به هیچ مبدای جز عمل کاشت و برداشت برزیگران مربوط نمیشد و از این رو تنها میتوانست حساب روز و ماه از هر سال را شامل گردد ولی به حساب سال شماری نمی پیوست.

چنانکه نوشته اند و خوانده اید تاریخ ایران با جلوس هر پادشاهی مبدأ تازه ای میگرفت و از آنجا که بعد از مرگ یزدگرد در قلمرو داخلی کشور دنباله رودیگری پیدا نکرد لذا بعد از مرگ یزدگرد دنباله سال جلوس اقطع نشد و تا امروز امتداد یافته است. کوشش جنبی دسته ای از زردشتیان که مبدأ تاریخ را از مرگ یزدگرد محسوب میداشتند ابدأ مورد قبول مسلمانان ایران که تاریخ پرسی را بکار میبردند قرار نگرفت و به دسته ای از زردشتیان محدود مانده که گاهی میتوان نمونه استعمال آن تاریخ دوم را در پایان برخی از نسخه های خطی ایشان مشاهده کرد.

برای اطمینان خاطر تأکید میکنم که در طی شصت سال متوالی مراجعه به کتابها و رساله ها و اسناد نجومی و تاریخی بر زبانهای عربی و پارسی و کاوش در روایات مزدیسنی تا کنون هرگز به تاریخ دهقانی انوشیروانی و تاریخ یزدگردی خارج از دو مبدأ جلوس و وفات یزدگرد سوم، بر نخورده ام و احدی جز شاگردان شادروان بهروز متعرض ذکر چنین موضع بی سابقه ای نشده اند. آری، گفتار هر استاد مرشدی میتواند برای شاگردان مریدش حجت باشد ولی برای حقیقت پژوه و حقیار بیطرف، گرچه در مقام شاگردی هم بنشینند، احتیاج به مدرک و مأخذ کتبی متقدم وجود دارد که قضا را هنوز ارائه نداشته اند. سیاق ایباتی که در هر دو صورت مکتوب لندن و تهران از خاتمه روایت ۳۸۹ شاهنامه وارد است طوری نشان میدهد که به جز دو تاریخ متداول هجری و یزدگردی، به تاریخ سومی ابدأ اشاره ای نرفته که به اعتبار آن بتوان در کلمه «آزار» روایت لندن از بیت دوم خاتمه، حرف «ز» را به «ذال» بدل کرد تا با نام ماه «آذار» سریانی از تاریخ رومی یکسان جلوه کند. بنابراین دیگر نیازی بدان نبوده که شادروان بهروز مصرع دوم از بیت دوم خاتمه را از صورت «وز آزار خوانندش ماه حرام» که در روایت تهران پس از تصحیف، به صورت «که از ارجمندیش ماه حرام» تبدیل شده است، به صورت مجعول یا مجهول «در آذار افتاده ماه حرام» در آورند و شما را به زحمت توجیه و تفسیر آن بیندازند.

نکته سوم درباره دساتیر است که در صده نوزدهم مقارن با چاپ ترجمه فرانسوی زند و اوستا، انتشار این متن ساختگی طرفدارانی را در مکتب خاورشناسی انگلیسی کلکته برانگیخت تا از آن دفاع و به کار مترجم فرانسوی اوستا اعتراض کنند. اما ادامه بحث و مناظره کم کم اصالت کار مترجم فرانسوی اوستا را به مرحله ثبوت و قبول همگنان

رسانید و معلوم شد دساتیر و کلیه آثار مشابه و وابسته بدان چون مأخذ و مرجع ارتباطی با آثار زردشتی محفوظ در زبانهای فارسی و پهلوی و پازند نداشته‌اند و مطالب و معانی و الفاظ مورد استعمال و استفاده در آنها بی سابقه و ابداعی بوده لذا برای قبول آنها در ضمن یا زمینه آثار دینی و ادبی ایران قبل از اسلام مسوردی باقی نمانده است. این نکته در صده نوزدهم در محافل خاورشناسی اروپا به مرحله قطعی رسیده بود که در این کتاب دست نو-پردازی و تازه‌آوری به کار رفته و اثری بی سابقه بوجود آورده است. این موضوع برای کسانی مانند شادروان پورداود که اوستا را بر مبنای ترجمه‌های آلمانی و فرانسوی و انگلیسی از نظر مطالعه و ترجمه به فارسی می‌گذرانند یا شادروان بهروز که به زبانهای خارجی آشنائی کامل داشتند معلوم بود و پورداود اول کسی محسوب میشد که این پیام حقیقت‌گوئی را به فارسی‌زبانانی رسانید که از مراجعه به اسناد غیر فارسی محروم افتاده بودند.

اما دلیل اینکه دساتیر کتاب ساختگی و نادرستی است همانا خالی بودن اسناد قدیم و جدید پارسی و پازند و زند و اوستا از اشاره به چنین اثر و الفاظی بوده که برای آنها جز در مخیله مبدع جعلش، ممکن نبود مجوزی و استعمالی یافت. مطالب و معانی و افکاری که در این کتاب عرضه شده از موضوعاتی گرفته شده که توطئه سه گانه مشترک هندو و مسلم و یه‌دین برای تنظیم و ترویج آئین اکبری و دین الهی بدانها زمینه ظهور و بروز بخشیده بود. اما جواب به سؤال دیگر شما که «چرا چنین کتاب نادرستی نوشته شد» اقتضای مراجعه جامع و شامل و کاملی به مجموعه آثاری دارد که از زبان سانسکریت در عهد اکبر به فارسی ترجمه شد. چه مردم فارسی زبان هندوستان در ضمن مطالعه و مراجعه این ترجمه‌ها به عرصه عریض و طویل اسناد دینی و ادبی هندوان پی بردند. آری، حجم و عرض و طول زمان مخصوص بدانها خیلی بیشتر از حجم و فواصل محدودی بود که در کتابهای فارسی و عربی و پازند و پهلوی برای تاریخ ایران قدیم و ظهور دین زردشت معین شده بود. مقایسه میان ادبیات ترجمه شده از زبان سانسکریت برای ادوار قدیم داستانی و دینی هندوان با آنچه در ادبیات زند و پازند و پارسی برای سوابق داستانی و دینی پارسیان شناخته میشد، شاید حس رقابتی را در برخی از مؤبدان و دستوران متعصب برانگیخته باشد و خود را بدان راضی نکرده باشند که از حیث کمیت و کیفیت در وضع محدودتری از هندوان به حساب آیند و با ابداع سلسله‌های پادشاهان جعلی و پیامبران خیالی، این کمبود فرضی را با تدوین دساتیر و آثار همانندش پر ساخته‌اند.

وقتی کتاب تاریخ ایران **سرجان مالکم** که در بجهوه مبارزه مکتب کلکته با پاریس بر سראصلت و عدم اصالت دساتیر تألیف شده بود، در اوایل سلطنت **ناصرالدین شاه** به زبان فارسی درآمد و منقولات او از دساتیر در دسترس فارسی‌زبانان ایران قرار گرفت، عده‌ای

را چنان مجذوب تازگی و نوآوری خود ساخت که ناگهان دست تصرف به تاریخ سنتی مأخوذ از شاهنامه فردوسی زدند و این افسانه‌های بی‌سروته جعلی را به کمک همان الفاظ بی‌بنیاد لغوی در نوشته‌های خود به کار بردند. مانند شاهزاده جلال‌الدین میرزای قاجار، رئیس لژ فراماسونی ملکمی که سرسپرده مانکجی گجراتی (مروج دساتیر) بود، نامه خسروان خویش را بر همین مبنای غلط پرداخت تا کتاب درسی مبتدیان مدرسه دارالفنون طهران باشد.

درخاتمه يك نکته را که در ضمن مطالعه خود راجع به کار دساتیر دریافته‌ام از لحاظ شما و دیگران میگذرانم و آن تهور و جسارتی بوده که عمل دساتیرسازی صده پانزدهم بالتبع در افراد مستعد به وجود آورد تا دیگر از حدود و رسوم متعارف و مقبول خاص و عام و مبانی مقرر لغوی و دینی، در امر جعل و نقل پروائی نداشته باشند. در مرحله دوم این شک و تردید سازی را برای حقیقت‌جویان انصاف‌پیشه تولید کرده آیا پیش از ظهور دساتیر هم در ایران دهند، نظیر این ابتکار عملی را درباره لغت و مذهب میتوان سراغ گرفت و جست؟ آرزوی توفیق همگی را در کار تحقیق دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی
تذکار مهم

با کمال تأسف در نتیجه اشتباهی ناشی از شباهت نام خانوادگی و عدم توجه، مقاله «جهان‌منشی هخامنشیان» که در صفحات ۳۵۳-۳۵۷ شماره چهارم تیرماه ۲۵۳۵ درج شده است و بقلم جناب آقای دکتر تقی‌نصر مدیرعامل سابق سازمان برنامه و وزیر سابق اقتصاد و دارائی و یکی از رجال نیکنام اهل تحقیق و سیاست میباشد بنام جناب آقای دکتر حسین نصر دانشمند و محقق چاپ شده است و ما از هردو بزرگوار که با هم خویشاوند نزدیک و هردو از مفاخر علم و ادب معاصرند پوزش می‌طلبیم.